

فصل‌نامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه‌ی تاریخ اسلام
سال دوم، شماره ششم، تابستان ۱۳۹۱
صفحات ۱۲۷ - ۱۴۹

نقش و عملکرد قبیله عبدالقیس در روند تحولات سیاسی جهان اسلام

(از آغاز تا پایان خلافت امام علی(ع))

بهادر قیم^۱

مسعود ولی زاده^۲

چکیده

ساختار سیاسی و اجتماعی متشکلت جزیره العرب در روزگاران پیش از اسلام، تابعی از حاکمیت نظام قبیله‌ای بود. با ظهور اسلام و حرکت اصلاح‌گرایانه پیامبر اکرم(ص)، این ساختار، به سوی همگرایی سیاسی سیر نمود. اما چند دهه بعد از وفات آن حضرت، نظام متمرکز، به یک جریان گریز از مرکز تبدیل شد و بار دیگر، قبایل منطقه جزیره‌العرب در یک صف‌بندی جدید سیاسی - و احیاناً مذهبی - به ایفای نقش پرداختند. در این میان، قبیله عبدالقیس با حضور در روند جریان‌های سیاسی - اجتماعی صدر اسلام و ارتباط عمیق و ریشه‌دار آنها با تشیع از یک سو، و دگرگونی ترکیب قومی و جمعیتی سرزمین‌های پیرامون خلیج فارس از سوی دیگر، به صورت عنصری فعال و تأثیرگذار در معادلات سیاسی و اجتماعی ظاهر شد.

این پژوهش، با تکیه بر روش توصیفی تحلیلی، می‌کوشد تا نقش بنی‌عبدالقیس را در تحولات صدر اسلام مورد بررسی قرار دهد و اهتمام آنها را در فتوحات شرقی قلمرو خلافت اسلامی باز نماید و به تبیین حمایت بخشی از آنها از علی بن ابی طالب و جریان موسوم به تشیع، بپردازد.

کلید واژگان

عبدالقیس، فتوح اسلامی، بحرین، تشیع، امام علی(ع).

۱. استادیار دانشگاه شهید چمران اهواز، گروه تاریخ، اهواز، ایران. Ghayem.b@scu.ac.ir

۲. کارشناس ارشد دانشگاه شهید چمران اهواز، گروه تاریخ، اهواز، ایران. Masoud.valizade@yahoo.com

مقدمه

نظام قبیلگی جامعه جزیره العرب، اثر بسیار مهمی بر سرنوشت اعراب گذاشته است. این تأثیر، در ساختار جمعیتی شهرهای نوبنیاد سده‌های آغازین اسلامی، جنگ‌ها و فتوحات و گرایش‌های دینی و مذهبی استمرار یافت و بعدها در نسب نامه‌ها و فتح نامه‌ها، نمود ویژه‌ای به خود گرفت. بی‌تردید، زمانی که پای قبایل در تقویت و گسترش یک دین و مذهب خاص، به میان کشیده می‌شود، پژوهش در باب تأثیرگذاری قبایل، اهمیتی مضاعف می‌یابد. قبایل بنی‌عبدالقیس، به همراه هم‌پیمانان و شاخه‌های فرعی خود، از این قاعده مستثنا نیستند. این قبایل بحرینی، به علت پیش‌گامی در گشودن شهرهای امپراتوری ساسانی و پشتیبانی از اهل بیت پیامبر(ص)، کنجکاوی جویندگان حقیقت را بر می‌انگیزند.

در نبود منابع مستقل پیرامون بنی‌عبدالقیس، گرچه پاره‌ای از مقاله‌های پراکنده در نشریه‌ها و پایگاه‌های اینترنتی به گوشه‌هایی از تاریخ این قبیله پرداخته‌اند اما پژوهش حاضر، با پرتو افکنی بر زوایا و خبایای آن، می‌کوشد تا گوشه‌هایی از روند تأثیرگذاری بنی‌عبدالقیس بر تحولات سیاسی، نظامی، اجتماعی، دینی و مذهبی سرزمین‌های پیرامونی منطقه خلیج فارس و حوزه بین‌النهرین در نیمه نخست سده یکم هجری را مورد بررسی قرار دهد.

عبدالقیس در جزیره العرب و خلیج فارس

عبد القیس بن أفصی بن دُعمی بن جدیله بن اسد بن ربیعہ بن نزار، نیای بزرگ قبیله‌ای است که در تاریخ اسلام و عرب به عبدی و عبقیسی شهرت یافته است (ابن درید، ۱۹۹۱: ۱/ ۱۷؛ ابن اثیر، اللباب: ۲/ ۳۱۴؛ ابن قتیبه، بی‌تا: ۹۲). مسکن اولیه آنها تهامه^۱ بود (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۳۴۷/۱) و سپس از آن دیار، رهسپار بحرین^۲ و عمان شدند (البکری، ۱۹۹۸: ۷۴/۱). این مهاجرت، که خود سرآغاز فصلی نوین در تاریخ روابط اعراب با حوزه تمدن ایرانی بود، به احتمال زیاد، مقارن با سال‌های فروپاشی

۱. تهامه، سرزمینی است در جزیره العرب که حدود غربی آن به دریای سرخ و در جنوب به صنعاء محدود می‌شود و دامنه آن تا حوالی مکه و نجران امتداد می‌یابد. (اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۵)
 ۲. بحرین، نامی است عام بر سرزمین‌های دریای هند از بصره تا عمان که هجر قصبه آن است. (الحموی، ۱۹۶۵: ۵۰۷/۱-۵۰۶).



امپراتوری اشکانی و روی کار آمدن شاهنشاهی ساسانیان به وقوع پیوست (ابن خلدون، همان: ۱/۲۸۰؛ زیدان، ۱۳۶۹: ۴۲۵). افزایش جمعیتی قبایل ربیعه و سایر قبیله‌ها در تهامه، به همراه کمبود چراگاه و زمین‌های حاصلخیز، قبایل همسایه را رو در روی هم قرار داد (البکری، همان: ۱/۷۲؛ طبری، ۱۳۶: ۵۲۸-۵۲۹). قتل ضحیان بن سعد بن خزرج (از تیره بنی قاسط و متولی مراتع بنی ربیعه) بدست بنی عامر بن حارث (از بطون بنی افصی بن عبد القیس)، بنی ربیعه را به عرصه جنگ‌های داخلی کشاند. با سستی و تعلل بنی عبدالقیس در پرداخت دیه مقتول، و با به قتل رسیدن گروگان‌های این قبیله از جانب بنی قاسط، آتش جنگ شعله ور شد. ناامنی‌هایی که در پی این جنگ پدیدار شد، گروه‌هایی از بنی ربیعه را به سوی سواحل جنوبی خلیج فارس سوق داد (البکری، همان: ۱/۷۳؛ دینوری، ۱۳۶۸: ۴۱). از این میان، بنی عبدالقیس، به زعامت عبدالعزی بن عنزی (دینوری: همانجا) بر بحرین سلطه یافتند (البکری، همان: ۱/۷۴) و با برقراری روابط با قبیله ازد (از ساکنین کهن بحرین)، آن دیار را میان خود تقسیم کردند (همان: ۱/۷۳۱). جذیمه بن عوف، بر منطقه الخط^۱ و اطراف آن مستقر شدند؛ شَن بن افصی، مناطق پیرامون بنی جذیمه تا عراق را فرو گرفتند و بنی نَکَره بن لَکِیز، نواحی قطیف،^۲ شفار، ظهران تا نواحی بین هجر، قطر و بینونه را به تملک خود درآوردند. بعضی از بنی عمرو بن ودیع و بنی عَوْقه نیز رهسپار عمان شدند و به ازدی‌ها و بنی ناجیه پیوستند. (همان: ۱/۷۴)

این جابجایی عظیم جمعیتی، هر چند از بعد سیاسی مورد توجه قرار گرفته اما پیامدها ادبی، شعری و دینی آن نسبتاً مغفول مانده است. عبد القیسی‌ها تا هنگامی که در بادیه العرب (کانون فصاحت و بلاغت) مقیم بودند، شاعران و سخنوران نام آوری در میان آنان پدید نیامد. اما بعد از مهاجرت به سوی عمان و خلیج فارس، نوعی از تحول و پویایی فرهنگی میان آنان نمایان گردید؛ بطوری که در میان عبدالقیسی‌های بحرین، شاعران و خطیبان^۳ ظریف‌گو و چیره‌دستی پیدا شدند و بر اشتها این قبیله افزودند.

۱. شهرست ساحلی در بحرین با نخلستان‌های انبوه (الحموی، همان: ۴۵۴/۲)

۲. قطیف بفتح اوله و کسر الثانیه شهری در بحرین که حموی آن را متعلق به بنی جذیمه از عبدالقیس می‌داند. (الحموی، همان: ۱۴۳/۴)

۳. صعصعه، زید و سیحان پسران صوحان بن حجر بن حارث از خطبا و سخنوران برجسته عبدالقیس بودند.

مُتَقَبَّ عَبدی، ثَعْلَبَه بن عمرو عَبدی، مُمَزَّق عَبدی^۱، یزید بن حَذاق الشَّنی عَبدی، عمرو بن دراک عَبدی^۲ از نمونه‌هایی از این شاعران به شمار می‌آیند (فوال بابتی، ۱۹۹۸: ۶۹).

مُتَقَب که نامش عائذ بن مُحَصَّن بن ثَعْلَبَه و از تیره بنی نکره بن لُکَیز بود (الجمحی، بی‌تا: ۶۹)، از زادگاه خویش، بحرین، به سوی عراق هجرت کرد و در حیره به دربار آل لخم پیوست و عمرو بن هند لخمی را مدح گفت (شیخو، ۱۹۹۱: ۴۰۳-۴۰۰). او پس از جنگ بسوس، با استفاده از نفوذ و اعتبارش کوشید تا به همراه قیس بن شراحیل بن مره، میان قبایل بکر و تغلب، صلح و آشتی برقرار کند (شیخو، همان: ۴۰۰). قصیده «الدالیه» او در میان شاعران جایگاه رفیعی یافت (همانجا).

از این شاعر، ۱۲ قصیده و ۱۶۶ بیت به جای مانده که بسیاری از ابیات آن، به وصف طبیعت و حیواناتی نظیر شتر پرداخته و پاره‌ای نیز رنگ و بوی اشعار تعلیمی و حکمی دارد (بلاشیر، ۱۹۹۸: ۲۸۱). بعدها، بزرگان شعر و ادب، مجموعه اشعار او را گردآوری کردند و به آن استناد نمودند.

یزید بن حذاق الشنی العبدی نیز از زمره شاعران عبدالقیس است. یزید، معاصر عمرو بن هند لخمی بود و به جرم هجو نعمان بن منذر، خون او و قومش مباح شد. نعمان، گردان دو سر^۳ را برای تنبیه آنها اعزام کرد (فوال بابتی، ۱۹۹۸: ۳۷۳). دوسر قوم وی را بیچاره ساخت. همچنانکه برادرش سوید می‌سراید:

ابوقتیبه صعصعه را خطیب ترین مردم به حساب آورده و ابن الاندیم هم مقام وی را ستوده و صعصعه را در ردیف خطبای طراز اول عرب می‌داند. صعصعه در زمان کودکی و در عصر رسول الله (ص) در حالی که ایشان را ندیده بود اسلام آورد. پسران صوحان همگی از شیعیان و صحابه امام علی (ع) به شمار می‌آیند. (ابن قتیبه، بی‌تا: ۶۲۴-۴۰۲؛ ابن عبدالبر، بی‌تا: ۷۱۷/۲؛ ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۲۰۶)

۱. شاس بن نهار بن اسود مشهور به ممزق عبدی و متوفی ۴۸۰م ممزق منسوب به است بنونکره بن لکیز ساکن بحرین. (ابن درید، ۱۹۹۱: ۳۳۰/۲؛ فوال بابتی، ۱۹۹۸: ۳۴۸)

۲. عمرو بن دراک عبدی، یمنی‌ها را هجو و بر روی نزاری‌ها تعصب داشت. (المرزبانی، ۱۹۹۱: ۳۰-۳۱)

۳. پادشاه حیره دو فوج سوار داشت دسته سفید رخشان مرکب از جنگاوران ایرانی که به نوبت با نیروهای تازه نفس عوض می‌شدند. دیگری موسوم به دوسر از اعراب ساکن نواحی حیره. معنی واژه دوسر مبهم است بعضی احتمال آن را داده اند که به معنای دارای دو رئیس است. صفی پور و الخوری الشرتونی دوسر را به معنای شتر و شیر تنومند و بزرگ معنا کرده اند. نامگذاری یک گروه نظامی به شیر تنومند یا شتر بزرگ درست تر و معقولتر است تا احتمال نام دارای دو رئیس. (کریستین سن، ۱۳۴۵: ۲۹۹؛ الخوری الشرتونی، ۱۸۸۹: ۱/۳۳۳؛ صفی پور، بی‌تا: ۳۹)

ضَرَبَتْ دَوَّ سَرَفَيْنَا ضَرْبَهُ اثْبَتَتْ اَوْتَادَ مُلْكٍ فَاسْتَقَرَّ
فَجَزَاكَ اللَّهُ مِنْ ذِي نِعْمَةٍ وَ جَزَاءَ اللَّهِ مِنْ عَبْدٍ كَفَّرَ

(ابن درید، همان: ۱/ ۳۳۱)

یزید بن حذاق، در مذمت دنیا اشعاری دارد؛ از این جهت، او را نخستین سراینده شعر در مذمت دنیا در میان عرب دانسته‌اند (فوال بابتی، همان: ۳۷۳).

برخی، پویایی عبدالقیس در شعر و خطابه را متأثر از ایرانیان شمرده‌اند (زیدان، همان: ۴۲۵). زبان این قبایل بر اثر مراوده با ایرانی‌ها آکنده از واژگان ایرانی شد؛ همان‌گونه که مُثَقَّبِ عَبدی در بیت:

فَأَبَقَى بَاطِلِي وَ الْجَدُّ مِنْهَا كَدُّ كَانِ الدَّرَابِنَةِ الْمَطِينِ

از واژه «الدراپنه» سود جسته که همان دربان ایرانی است (شیخو، همان: ۴۰۸). به همین دلیل، مشاهده می‌شود که در عصر تدوین تفاسیر قرآنی که به تبع آن ضبط لغات و فهم امثال الحکم عرب لزوم یافت، توجه بیشتر به سوی قبایل بادیه نشین بنی اسد، بنی تمیم و قیس که زبانشان فصیح‌تر بود و کمتر واژگان خارجی در آن نفوذ داشته معطوف گردید. حال آنکه به قبایل بحرینی بنی بکر، ازد، عبد القیس و مردمان عمان به علت تاثیر پذیری آنها از زبان و ادب ایرانی و هندی (بویژه در مورد اهالی عمان) رجوع نمی‌شد (زیدان، همان: ۴۱۱).

از دیگر پیامدهای مهاجرت بنی عبد القیس به سواحل خلیج فارس، نفوذ مسیحیت در میان آنان است. از آنجا که بحرین بر سر راه هیات‌های تجاری و تبلیغی مسیحیان رومی و حبشی قرار داشت، زمینه تاثیرپذیری در آن دیده می‌شد. مثقب عَبدی (شاعر پر آوازه عصر جاهلی)، رثاب بن البراء الشنی العبدی و بحیرای راهب - که نامش در نزد نصارا جرجیس بود و گویند پیامبر (ص) را در ۱۲ سالگی دیده و نبوت ایشان را مژده داده بود - از جمله مردان عبدالقیس بودند که به آیین مسیحیت گرویدند. (مسعودی، ۱۳۶۵: ۶۰/۱-۶۷؛ ابن درید، همان: ۱/ ۳۲۵ شیخو، همان: ۴۰۰). مسیحیت در میان عبدالقیس کماکان تا ظهور دین اسلام، برای خود پیروانی داشت.

در اوایل قرن چهارم میلادی قبایل بحرینی با استفاده از خردسالی شاپور دوم ساسانی با عبور از خلیج فارس، شهرها و بنادر ساحلی کرانه‌های شمالی خلیج فارس را مورد تاخت و تاز قرار دادند و اموال زیادی را به یغما بردند. شاهنشاه ساسانی، در سال

۳۲۶م به سرکوب قبایل یاغی پرداخت و خشمگینانه با گذر از دریا، در بندر الخط پیاده شد و به سوی هَجَر تاخت و بسیاری از مردمان قبایل بکر بن وائل، بنی تمیم و عبد القیس را کشت و به نقل مشهور، کتف‌های یاغیان را به هم دوخت (مقدسی، ۱۳۴۹: ۱۳۸/۳؛ طبری، همان: ۶۰۴/۲) و در تاریخ به ذوالاکتاف^۱ شهره گشت.

شاپور دوم با بنای شهر شاپور در بحرین، به نیت دفع طغیان احتمالی، قبایل بنی حنظله را در بیابان‌های اهواز و بصره اسکان داد و بنی عبد القیس را در کرمان و به روایت دیگر، در بیابان‌های هجر و یمامه پراکنده کرد و با انهدام قنات‌ها، چشمه‌ها و سایر منابع آبی آنها، این قبایل را آواره و بیچاره ساخت (طبری، همان: ۶۰۵/۲؛ ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۶۹). شاپور این بلا را نیز بر سر بنی‌ایاد آورد؛ مگر آنان که در خاک روم بودند. امام علی (ع)، طی خطابه‌ای، با بر زبان آوردن نام شاپور، به نحوه برخورد او با بنی‌ایاد در سواد اشاره می‌کند (مقدسی، همان: ۱۳۸/۳).

در سال ۸ هجری، پیامبر اسلام (ص) طی نامه‌ای، مرزبانان و امیران بحرین^۲ را به اسلام فرا خواند. مُنذر بن ساوی عبیدی^۳ حاکم شهر اسبذ و امیر اعراب بحرین (بلاذری، ۱۳۶۷: ۱۱۳؛ حموی، همان: ۲۳۷/۱) و اسپیدویه مرزبان هَجَر (ابن

۱. قریب به اتفاق مورخان اسلامی، ذوالاکتاف را صاحب شانه‌ها معنی داده اند. آنهم به خاطر برکنندگی و سوراخ نمودن کتف اسراء عرب. حمزه اصفهانی گویند شاپور را هویه سنا نامند. که این واژه ی است پهلوی، هویه یعنی کتف و سنا یعنی سوراخ کننده. این شکنجه دادن در دوره‌های ساسانیان مسبوق به سابقه است. به روایت طبری خسرو پرویز پسر هرمز به هنگام خشم بر منجمان و ساحران گفت: همتان را بکشم و کتاها را برون آرم و زیر پای فیل افکنم. (مقدسی، ۱۳۴۹: ۱۳۷/۳؛ طبری ۱۳۶۲: ۶۰۴/۲-۷۴۳؛ اصفهانی، ۱۳۶۴: ۴۹).

۲. یکی از نکات مهم در عصر فتوحات اسلامی در حوزه ی خلیج فارس گنک و نامشخص بودن محدوده ی حکومتی مرزبانان و امرای دست نشانده شاهان ساسانی در بحرین است. بلاذری مکعب (فیروزین چشنش) را مرزبان زاره ذکر کرده در حالی که حمزه اصفهانی حیطه ی فرمانروائی وی را شامل تمامی بحرین، عمان تا دیار یمن می‌داند. بلاذری منذر بن ساوی را صرفاً "امیر اعراب مقیم بحرین" می‌داند. و صاحب العبر حکمرانی او را بر تمامی بحرین بالا می‌برد. این مشکل در مورد اسپبخت (اسپیدویه) هم صدق می‌کند. صاحب الطبقات اسپبخت را مرزبان هجر ذکر می‌کند. و بلاذری وی را در این مقام بامنذر بن ساوی شریک می‌کند. (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۱۴؛ بلاذری، ۱۳۶۷: ۱۱۳). شاید هر یک از فرمانروایان نامبرده بر ناحیه ای از نواحی بحرین آن روزگار فرمان می‌راندند و به خطا مورخان اسلامی قلمروی حکومتی آنان را توسعه یا تقلیل داده اند.

۳. منذر بن ساوی از عشیره بنو عبدالله بن زید بود این زید همان بود که به قریه اسبذ (اسب) منسوب است و مشهور به اسبذی. گروهی برآند اسبذی لقبی است برای اسب پرستان بحرین. اگر این روایت صحت داشته باشد در کناریکتا پرستی (مسیحیت) در بین عبدالقیس اسب پرستی هم رواج داشته است. (حموی، همان: ۲۳۷/۱؛ بلاذری، همان: ۱۱۳)

سعد، ۱۳۶۵: ۲۷۵/۱؛ حموی، همان: ۲۳۸/۱) اسلام آوردند و به تبع ایشان، بسیاری از اعراب و ایرانیان بحرین نیز مسلمان شدند (بلاذری، همان: ۱۱۴؛ ابن حجر، ۱۹۹۵: ۱۷۰/۶). اما هنوز جمعیت چشمگیری دل درگرو یهودیت، مسیحیت و زردشتی‌گری داشتند. (بلاذری، همان: ۱۱۴/۸؛ ابن سعد، همان: ۲۶۲/۱). منذر بن ساوی طی نامه‌ای از پیامبر (ص) در این باب چاره جویی خواست. پیامبر (ص) او را به بردباری فرا خواند و فرمان به گرفتن جزیه داد (ابن سعد: همانجا). این روایت، بعدها مبنای روابط فاتحان با اهل کتاب گردید. با دریافت نامه رسول الله (ص)، بزرگان و اهالی بحرین، هیئت نمایندگی خود مرکب از ۲۰ مرد، به رهبری عبدالله بن عوف، که در میان آنها ۳ مرد از بنی عبید، ۳ مرد از بنی غنم و ۱۲ مرد از بنی عبدالقیس در آن حضور داشتند، خدمت نبی مکرم اسلام (ص) فرستادند (همان: ۵۵۷/۵).

ابن حجر عسقلانی، دو نفر دیگر به نام‌های: مُخَرَّبَه بن بشر از بنی جعید (ابن حجر، همان: ۴۰/۶) و حارث بن شعیب عبدی (همان: ۶۷۲/۱) را هم برآنان افزوده است. گویند سپیده دم روزی که شبانگاه آن، وفد عبدالقیس رسید؛ رسول اکرم اسلام (ص) به افق نگرست و فرمود: گروهی از مشرکان خواهند آمد که برای پذیرش اسلام مجبور نشده‌اند. خدایا قبیله عبدالقیس را بیمارز که پیش من آمده‌اند و چیزی نمی‌خواهند. ایشان بهترین مردمان خاوراند (ابن سعد، همان: ۳۱۶/۱).

هیات نمایندگی عبدالقیس، به مدت ۱۰ روز در خانه رمله بنت حارث اسکان یافتند و از ایشان پذیرایی به عمل آمد (همان: ۳۱۷/۱). وفد عبدالقیس، مقداری خرما به رسم هدیه به پیامبر (ص) پیشکش کردند. پیامبر (ص) فرمود: «این از بهترین خرماهای شماس است و در آن برکت است» (ابن شبه، ۱۳۸۰: ۵۲۲-۵۲۱). از این هیات نمایندگی، حادثی چند از زبان پیامبر (ص) نقل شده است. (همانجا) این گروه، سرانجام، همراه با بدرقه و هدایای پیامبر به سوی قوم بازگشتند.

عبدالقیس پس از رحلت پیامبر اکرم (ص)

تا زمانی که پیامبر (ص) در قید حیات بود، هیچ گونه نبرد نظامی در بحرین رخ نداد (بلاذری، همان: ۱۱۷). اما پس از رحلت پیامبر (ص) و درگذشت منذر بن ساوی، جزیره العرب و بحرین را آشوب فرا گرفت. قبایل بکر بن وائل، آل عبدالقیس و

بسیاری از قبایل دیگر، از اسلام رو بر گردانند و با افراشتن علم طغیان بر ضد حکومت مدینه صف‌آرایی کردند. در این میان، بنی عبدالقیس با ارشاد و راهنمایی جارود بن معلی، در اسلام ثابت قدم ماندند. جارود با زیرکی و دانائی، شبهه را از قومش زدود و در جواب آن دسته از قوم که به او گفتند: «اگر محمد پیغمبر بود هرگز نمی‌مرد» گفت: «آیا می‌دانید که خداوند پیش از این پیغمبران متعدد داشت؟» گفتند: «آری»، گفت: «آنها چه شدند؟» گفتند: «مردند». جارود پاسخ داد: «محمد هم مانند آنان وفات یافت و من گواهی می‌دهم که لا اله الا الله و محمد رسول الله» عبدالقیسی‌ها با تصدیق سخنان بزرگ قوم خود در اسلامشان پایدار ماندند. (ابن اثیر، الکامل: ۷۷/۲) و حتی سی سوار به سرداری ابان بن سعید به مدد ابوبکر روانه مدینه کردند. (ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۲: ۱۱) اما قبایل بنی بکر بن وائل که از قدیم با این قوم در اختلاف و کشمکش بودند، با سخن از برتری خود بر آل عبدالقیس در نزد شاه ایران، تأیید او را برای پادشاهی منذر بن نعمان بر بحرین به دست آوردند. (همان: ۲۸) و با سپاهی متشکل از سه هزار بنی‌بکری و هفت هزار ایرانی به رهبری حُطَم بن ضبیعه و نیز طَبیان بن عمر و مَسْمَع بن مالک به سوی بحرین لشکر کشیدند که در بین راه، قبایل سباجه^۱ به آنان ملحق شدند (طبری، همان: ۱۴۳۹/۴) و به امید بر تخت نشاندن منذر بن نعمان، در برابر سپاه چهار هزار نفری عبدالقیسی‌ها و هم پیمانانشان صف‌آرایی کردند. بنی عبدالقیس به رهبری جارود بن معلی، در ابتدای نبرد، در میان سپاهیان منذر شمشیر انداخته و بسیاری از سربازان عربی و عجمی او را از پای درآوردند. آنها با مقاومت قبایل و سربازان تحت فرماندهی منذر، به سوی هَجَر عقب نشینی کردند و در دژ جَوَاثا^۲ و برج و باروی شهر دارین به محاصره دشمنان در افتادند (ابن اعثم کوفی، همان: ۲۹) و تنها با حمله غافلگیرانه علاء حضرمی و با خروج به موقع از دژهایشان توانستند با سرکوب مرتدین و هلاکت منذر بن نعمان^۳ در کنار دژجواثا از

۱. السبجی که جمع آن می‌شود السباجه. یکی از اقوام بومی سند که در دریانوردی مهارت داشتند و به مرور زمان در سرزمین‌های حاشیه خلیج فارس سکناگزیده و در تحولات منطقه ای ایفای نقش کردند. (جوالیقی، ۱۹۶۶: ۱۸۳)

۲. دژی از آن عبدالقیس در بحرین که اهالی آن در زمان ارتداد در اسلامشان پایدار ماندند. (حموی، همان: ۱۳۶/۲)

۳. بلاذری با ذکر قتل منذر در جنگ جواثا روایتی متفاوت نقل می‌کند که منذر به جان امان یافت. پس گریخت و



مهلکه جان بدر برند (همان: ۳۱). منذر که عرب او را غرور می‌نامید هشت ماه بیشتر پادشاهی نکرد. (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۱۱۴؛ طبری، همان: ۷۶۴/۲) علاء در سخنانی خطاب به بنی عبدالقیس گفت: «ای معشر بن عبدالقیس! ثواب این جهاد که شما را دست داد و می‌دهد، همچون ثواب جماعتی است که در بدر، احد، حنین و دیگر غزوات پیامبر شمشیر می‌زدند و جان‌ها فدا می‌کردند. اکنون واثق باشید به فتح و نصرت». آنان نیز پاسخ دادند که: «ای امیر، خدای سبحان این فتح به قدوم تو مسلمانان را روزی کرد و کفار را مقهور و مخدول گردانید اما در این نزدیکی، جزیره‌ای است که نکایت اهل آن در حق ما زیادت از قصد دیگر دشمنان است اگر امیر لشکر را در آن موضع برد تا از کار ایشان بپردازیم به صواب اولی‌تر و آنگاه کار دیگر بسازیم» (ابن اعثم کوفی، همان: ۳۲).

مقارن با این تحولات فیروز پسر چشیش - عامل شاهنشاه ساسانی زاره^۱ - علم طغیان برداشت و در همین شهر سنگر گرفت و با کمک زرتشیان قطیف، سپاهان خلیفه اول را در چند نبرد شکست داد. تا این که در آغاز خلافت خلیفه دوم، علاء حضرمی، زاره را تسخیر کرد. (بلاذری، همان: ۱۲۴؛ حموی، همان: ۵۱۱/۱) آورده‌اند که مرزبان زاره، دشمن را به نبرد تن به تن فراخواند و براء بن مالک با وی به جنگ برخاست و او را کشت. (بلاذری، همان: ۱۲۵) بدین سان، زاره سقوط کرد و شهرهای دارین، شاپور و غابه نیز به سرنوشت آن دچار شدند (همان: ۱۲۴).

همزمان با فروکش کردن شورش بحرین، فتنه عمان که رهبری آن بدست لقیط بن مالک ذوالتاج بود، مسلمانان را در شرایط دشواری قرار داد. اگر مدد قبایل عبدالقیس - به رهبری سیحان بن صوحان - و بنی ناجیه - به سرداری خُویت بن راشد - نبود، سپاهیان مسلمان در نبرد دژ دَبا^۲ نابود می‌شدند. با سرکوب شورشیان عمان، بسیاری از آنان به عنوان اسیر به مدینه فرستاده شدند و ابوبکر، هر کدام را به چهارصد درهم فروخت. (طبری، همان: ۴/ ۱۴۵۱؛ یعقوبی، همان: ۹/۲). عکرمه بن ابی جهل، یکی دیگر

به مسیلمه کذاب پیوست و در کنار وی به قتل رسید. (بلاذری، همان: ۳۶۷: ۱۲۳)

۱. زاره شهری است از شهرهای بحرین (حموی، همان: ۵۰۷/۱)

۲. از شهرهای عمان، نامش در اشعار و ایام العرب‌ها و الفتوح بسیار آمده است. (حموی، همان: ۵۴۳/۲)

از سرداران خلافت، در یک سفر نظامی در اقلیم مُهره،^۱ در یک نبرد سنگین، مصبح بنی محاربی - از عبدالقیس - را با کمک قبایل عبدالقیس و بنی ناجیه مغلوب و متواری نمود. (ابن خلدون، همان: ۴۹/۱) با برقراری آرامش در سرزمین‌های کرانه جنوبی خلیج فارس، علاء حضرمی در رقابت با سعد بن ابی وقاص فاتح قادسیه (ابن خلدون، همان: ۵۳۴/۱) به سوی سواحل شمالی خلیج فارس، بویژه ایالت فارس لشکر کشید و در این لشکرکشی به علت آشنایی دیرینه قبایل ازد و عبدالقیس با سواحل و راه‌های شمالی خلیج فارس، توانست بر بسیاری از روستاها و شهرهای ساحلی دست یابد و تا حوالی اصطخر پیش کند و با تسخیر شهر توج آنجا را سرای هجرت خویش قرار دهد. (مقدسی، همان: ۸۵۸). هیربد سردار ایرانیان، ارتباط علاء را با کشتی‌هایش قطع و او را به محاصره انداخت. خلیفه دوم، به محض آگاهی از واقعه، با اعزام لشکر دوازده هزار نفری - به رهبری عتبه بن غزوان - علاء و سپاهیان‌اش را از مهلکه نجات داد. (ابن خلدون، همان: ۵۳۴/۱). این لشکرکشی تلفات زیادی برای مسلمانان داشت. عثمان بن ابی العاص ثقفی - والی بحرین - بار دیگر با لشکریانی از ازد، عبدالقیس، بنی تمیم و بنی ناجیه به سوی جزایر و بنادر ایالت فارس تاخت (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۱۱۳) و با غافلگیر کردن مرزبان کرمان، در جزیره بنی کاوان^۲ و کشتن او، روحیه پایداری اهالی کرمان را در جنگ‌های آتی تضعیف کرد. (بلاذری، همان: ۵۴۵). با وخامت اوضاع، شهرک، مرزبان ایالت فارس، با لشکر سی هزار نفری از اساوره در برابر سپاه سه هزار نفری عثمان بن ابی العاص در ریشهر^۳ صف‌آرایی کردند (ابن درید، همان: ۵۳۰/۲). ابن ابی العاص، جارود العبیدی، ابوصُفره بن مهلب و عبدالله بن معمر تمیمی را بر قسمت‌های مختلف سپاه خویش فرماندهی داد، و برای دلگرمی سپاهیان مسلمان که از فیل‌های ایرانی به وحشت افتاده بودند، "شتر را فیل عرب" خواند. (همانجا) این دو

۱. اصطخری بر آن است که دیار مهره قصبه ای است کی آنرا شجر گویند ولایتی خشک و زبان‌شان دشوار توان یافت گویند از نواحی عمان است. (اصطخری، همان: ۲)

۲. بنی کاوان، از توابع ایالت فارس و منطق است بر جزیره لافت. به احتمال نام این جزیره با لقب حارث بن امره القیس بن حجر بن عامر (کاوان) از قبیله عبدالقیس مرتبط است. (حموی، همان: ۸۰-۷۹؛ اصطخری، همان: ۱۰۰)، ری شهر نام ناحیه ای (از ایالت فارس و از نواحی کوره شاپور) (اصطخری، همان: ۱۰۲) در حاشیه ی بندر

بوشهر امروزی (سدید السلطنه، ۱۳۷۰: ۲۸۹)



سپاه، در ناحیه ریشهر وارد مصاف شدند. با قتل شهرک (ابن بلخی، همان: ۱۱۴) که به ضرب نیزه سوار بن همام عبدی صورت گرفت، شیرازه سپاه ایران از هم گسست و راه برای پیشروی مسلمانان به سوی سرزمین‌های داخلی ایران - از جانب خلیج فارس - باز شد. سوار بن همام عبدی، عامل اصلی پیروزی مسلمانان، طعم شیرین این فتح را نتوانست بچشد؛ زیرا در آن نبرد، پسر شهرک، به انتقام خون پدر، او را به قتل رساند. عمرو بن اثم تمیمی، خبر فتح و شهادت سوار را به خلیفه دوم رساند و در ابیاتی چنین سرود:

باشتابی تمام به خدمت امام شدم تا خبر مرگ سوار عبدی را با وی باز گویم
مردی بود پرشکوه، مبارک سرشت و جنگجو که در راه خدا جان باخت. (بلاذری، همان: ۵۴۰).

هرمز (هرم ؟) بن حیان عبدی، سردار کارکشته عثمان ابن ابی العاص، شهر ساحلی سینیز^۱ را گشود (ابن بلخی، همان: ۱۱۴). تسخیر دژهای شیر و ستوج، واقع در ایالت فارس (بلاذری، همان: ۵۴۱) هم به او نسبت داده‌اند. شواهدی در دست است که عبدالقیس در فتح اهواز و نبرد با هرمزان حضوری فعال داشت (حموی، همان: ۵۸۳/۲). همچنین، در فتوحات منطقه سیستان، در دوران خلیفه سوم، نیز خوش درخشیدند. مکران با تدبیر و جنگاوری حکیم بن جبّله عبدی گشوده شد و این فتح، زمینه را برای پیروزی‌های بعدی حارث بن مُرّه عبدی در ثغور سند فراهم کرد (بلاذری، همان: ۶۰۴-۶۰۳).

گسترش فتوحات در نواحی و شهرهای گوناگون سبب شد تا تیره‌های عبدالقیس در نواحی مختلف پراکنده شوند و با اجرای سیاست اسکان قبایل عرب در شهرهای مفتوحه، شهرهای توج و موصل سکونتگاه تیره‌های مختلف عبدالقیس بویژه اللّبوه گشت (ابن درید، همان: ۳۲۴/۲؛ ابن قتیبه، همان: ۹۳).

عبدالقیسی‌ها جدا از شرکت در نبردهای فاتحانه ایالت‌های جنوبی شاهنشاهی ساسانی، با حضور فعال در نبردهای جبهه غربی قلمرو ساسانی، نظیر: مهران^۲ و

۱. سی نیز بندری گرمسیری برکناره دریای پارس که جامه سی نیزی مشهور است. (اصطخری، همان: ۱۱؛ ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۱۱۴)

۲. بسال ۵۱۴. ق نبردی موسوم به مهران یا نخلیه بین ایرانیان به سرداری مهران بن مهربنداهمدانی و اعراب رخ

قادسیه^۱ نیز نقش عمده‌ای در فرو ریختن دیوارهای تدافعی ایرانیان بر عهده داشتند. اگرچه اعراب با در هم کوفتن سپاهیان ساسانی در نبردهای الیس، کسگر، قادسیه، بین النهرین را فرو گرفتند اما اسکان سپاهیان عرب و تأمین علوفه چارپایان و سایر نیازهای آنها، دغدغه تازه‌ای را در پیش روی سرداران و بزرگان خلافت اسلامی مدینه قرار داد. سعدبن ابی وقاص، به امر خلیفه دوم، به دنبال جانی مناسب برای احداث شهری جدید برآمد. او ابتدا به انبار آمد. اما بدی آب و هوا و مگس فراوان (بلاذری، همان: ۳۹۲) وی را به سوی ناحیه غربی فرات - در نزدیکی حیره - کشاند و در سال ۱۷ هجری سنگ بنای اولیه شهر کوفه را در این ناحیه گذاشت. ساختار انسانی - قومی کوفه در مدت ۳۳ سال، سه بار تجدید سازمان یافت. به روزگار خلافت عمر بن خطاب، امام علی (ع) و حکمرانی زیاد بن سمیه (۵۰ ه.ق) بر عراق، بافت قبیله‌ای کوفه دگرگونی‌هایی یافت؛ اما با این وجود، قبیله عبدالقیس، جایگاه خویش را در این شهر حفظ نمود. آنها همچنین، به حفظ موقعیت خود در شهر جدیدالتاسیس بصره همت گماشتند. خاندان آل جارود (عبدالقیس) به همراه خاندان مهلب و بنی مسلم بن عمر باهلی و خاندان بنی مسمع، از بنی بکر بن وائل، چهار خاندان معروف بصره را تشکیل می‌دادند که در زمان عثمان بن عفان، اذینه بن سلمه بن حارث عبدی، ریاست بر بنی عبدالقیس بصره را برعهده داشت و پسرش عبدالرحمان، عهده دار قضاوت شهر بود. (المطیری، ۱۹۹۸: ۱۰۵-۱۰۶)

تیره‌های آل معذل بن عیلان و بنو عامره نخل از دیگر بطون صاحب نام عبدالقیس در بصره بودند. در عمان نیز، عشیره‌های بنی نَکَره بن لَکِیز و بنی الدَّیْل^۲ منزل اختیار کردند. (ابن قتیبه، همان: ۹۴؛ ابن درید، همان: ۱۴/۱). این پراکندگی، اقتدار و نفوذ

داد. که به شکست ایرانیان منجر شد. قرط بن حمّاح عبدی در آن روز آنقدر شمشیر زد که شمشیرش خم شد. (بلاذری، همان: ۳۶۲-۳۶۱؛ دینوری، ۱۳۶۸: ۱۴۷-۱۴۶)

۱. زهره بن حویره سردار تمیمی قبایل عبدالقیسی در نبرد قادسیه بود که او را از طراحان اصلی پیروزی این جنگ به حساب آورده اند. (جعفری، ۱۳۸۶: ۱۲۹)

۲. غافری‌ها (تیره ای از بنی الدیل) یکی از تأثیر گذارترین قبایل کشور عمان به شمار می‌آیند که در چند قرن اخیر نقش مؤثر تری در تحولات داخلی و خارجی این کشور ایفا کرده اند که شامل تیره‌های بنی ریم (مشهور به جنگاوری)، بنی خروص که در ایام غابره قبل از بنو نهان امارت عمان در آن طایفه بود و اکنون ریاست طریقه اباضیه در آن طایفه می‌باشد و نیز بن کلبان، دروع، جهاور. (سدید السلطنه، همان: ۴۳ - ۴۲)



ایشان را در بسیاری از تحولات تضمین می‌کرد. بنی عبدالقیس تا زمان خلافت عثمان بن عفان بیشتر سرگرم کشورگشائی و تسخیر شهرهای گوناگون بودند و چندان توجه جدی به امور داخلی خلافت اسلامی مدینه نداشتند.

وقوع تحولات سیاسی و اجتماعی نظیر فسادهای گسترده سیاسی و مالی، ایجاد شکاف‌های عظیم طبقاتی و تسلط روز افزون بنی امیه بر ارکان اجرائی و تصمیم‌گیری خلافت مدینه، توجه این قبیله را به سوی این دگرگونی‌ها جلب کرد. مردان عبدالقیس به رهبری حکیم بن جبله عبدی، درع بن عباد عبدی و سدوس بن عبس‌الشنی (ابن قتیبه، همان: ۱۹۶) همزمان با اعتراض عناصر هم‌قبیله کوفی خود نظیر زید بن صوحان، تلاش زیادی برای دفع مفاصد و برگرداندن اوضاع جامعه به عصر نبوی (ص) از خود نشان داده و تبلیغات زیادی به راه انداختند و به همراه مشاهیر و سردارانی همچو مالک اشتر، عبدالله بن الامم، زیاد بن نصر به سوی مدینه رهسپار شدند. (بلعمی، ۱۳۴۴: ۱۲۶) خلیفه سوم، به جای رسیدگی به شکایت‌ها، دستور داد تا رهبران معترض عبدالقیس - صَعَصَعَه و زید بن صوحان - و همچنین کمیل بن زیاد نخعی، عامر بن قیس، عمرو بن حموح الخُزاعی به شام نزد معاویه تبعید کنند. (همان: ۱۰۶-۱۰۵) این سرشناسان دنیای اسلام، شجاعانه، بر سیاست‌ها و عملکردهای عثمان و کارگزاران او زبان به اعتراض گشودند. این امر موجب خشم معاویه گردید و دستور داد تا مالک اشتر و عمرو بن زراره عدسی را زندانی کنند. صَعَصَعَه بن صوحان، که امام علی (ع) به خاطر سخنان و خطابه‌های بلیغ و شیوایش، او را خطیب شحشح نامیده بود (قمی، ۱۳۸۸: ۶۷۲)، در مقام اعتراض برخاست و گفت: «ای معاویه، مآثر مآثور و فضایل اشتر نخعی در دین اسلام مشهور است و شرف و سیادت که در میان قبیله و عشیره خویش دارد، تو را معلوم؛ و تو ایشان را بی جرم و خیانت به حبس فرستادی؛ نیکو نباشد، بفرمای تا ایشان را باز آرند...» (ابن اعثم کوفی، همان: ۳۳۸) معاویه از بیم بالا گرفتن فتنه و نارضایتی قبایل، آنان را آزاد کرد و در طی نامه‌ای به عثمان، حضور این افراد را در شام مایه خطر دانست و پیشنهاد بازگشت آنان را داد.

با ادامه سیاست‌های اشتباه عثمان و عدم توجه به اصلاح امور، حکیم بن جبله عبدی با دویست و پنجاه مرد از بصره، مالک اشتر با صد مرد از کوفه، سودان بن حمران المرادی با چهار صد مرد از مصر در مدینه گرد هم آمده و مصمم بودند که عثمان باید

خلع یا کشته شود. (همان: ۱۰۶-۱۰۵)

عبدالقیس در عصر خلافت امام علی(ع)

با قتل خلیفه سوم، حکیم بن جبلة عبدی (ابن درید، همان: ۳۳۲/۲)، صعصعه و زید بن صوحان، اویس قرنی به همراه سلیمان بن صرد خزاعی، عبدالله بن وال، حارث همدانی و رشید هجری در مدینه با امام علی (ع) بیعت کردند. (مفید، ۱۳۶۷: ۵۹-۵۷) دیری نگذشت که ماجرای بیعت شکنی طلحه و زبیر و فتنه جمل پدید آمد. با ورود بیعت شکنان به بصره، عثمان بن حنیف انصاری، والی امام، به همراه قبایل وفادار به آن حضرت، به نبرد با مهاجمان پرداخت. این نبرد، چنان سنگین بود که دامنه آن از بصره خارج و به وادی زابوقه رسید. در این پیکار، تنها پانصد مرد از عبدالقیس که موهای خود را خضاب کرده بودند، کشته شدند و این جدا از سایر کشتگان سایر قبایل بود (همان: ۱۷۰). با بالا گرفتن شعله‌های جنگ، گروهی از زعما و شیوخ بصره، واسطه صلح شدند تا دارالاماره، مسجد بزرگ و بیت المال در دست عثمان بماند و طلحه، زبیر و عایشه در هر کجای بصره که بخواهند بمانند تا امام علی(ع) شخصاً حضور یابد (همان: ۱۷۱). بیعت شکنان از در نیرنگ وارد شدند و در شبی سرد و تاریک، به فرماندهی عبدالرحمان بن عتاب، به سوی بیت المال یورش بردند و با غارت آن، چهل نفر از سباجه محافظ بیت المال را از دم تیغ گذراندند و عثمان بن حنیف انصاری را به اسارت نزد زبیر، طلحه و عایشه بردند. ابتدا، نیت کشتن او را در سر می‌پروراندند اما به خاطر ترس از انتقام گیری برادرش سهل - که والی مدینه بود - عثمان را پس از یک شکنجه دردناک از بصره اخراج کردند. (همان: ۱۷۱؛ ابن خلدون، همان: ۵۹۸/۱) حکیم بن جبلة عبدی با مشاهده خدعه و نیرنگ بیعت شکنان، با هفتصد مرد از عبدالقیس قیامی برپا ساخت که با شهادت حکیم و برادرش اشرف و پسرش، جنبش عبدالقیس‌های بصره به خون نشست و جسد حکیم مثله گردید. (ابن درید، همان: ۳۳۲/۲؛ مفید، ۱۳۴۶: ۲۴۷) امام علی(ع) با شنیدن خبر شهادت مردان عبدالقیس بر مرگ آنان بسیار افسوس خورد و برای ممانعت از آغاز جنگی گسترده و فراگیر، عبدالله بن عباس و زید بن

۱. زابوقه نام مکانی در نزدیکی بصره که نبرد جمل در آن رخ داد. سکونتگاه بنو مسمع بن شهاب از بنی ربیعہ میباشد. (حموی، همان: ۹۰۵/۲)



صوحان عبدی را به عنوان سفیر نزد عایشه فرستاد. (ابن اعثم کوفی، همان: ۴۲۳) سفارتی که نتیجه‌ای در بر نداشت. امام علی (ع) برای دفع فتنه، سپاهیان خود را به سوی بصره به حرکت درآورد. در منزل خُریبه، همه قوم عبدالقیس - به جزء یک نفر - به سرپرستی عمرو بن جرموز عبدی به سپاه امام پیوستند. (مفید، ۱۳۶۷: ۱۷۸) در روز جمل، زید بن صوحان که دست چپش در جنگ جَلولاء قطع شده بود، (ابن عبدالبر، بی تا: ۵۵۶) فرمانده سوارگان عبدالقیس کوفه، و حارث بن مُرّه عبدی، سرداری پیادگان‌شان و منذر بن جارود عبدی، امیر سواره نظام عبدالقیس بصره را بر عهده داشتند. (مفید، همان: ۱۹۴-۱۹۳) پیش از شروع جنگ، امام علی (ع) برای اتمام حجت؛ داوطلبی از میان ارتش خود خواست تا قرآن را بر گیرد و بیعت شکنان را به اجرای فرامین آن فرا بخواند. جوانی از عبدالقیس به نام مسلم، ندای امام را لبیک گفت. جوان عبدالقیسی در پیش چشم مادرش که نظاره‌گر میدان بود، به امر سران جمل، به ضرب نیزه کشته شد (همان: ۲۰۳-۲۰۴) و این یعنی آغاز جنگ.

با شروع نبرد جمل، جنگاوران عبدالقیس، دلیرانه صفوف اهل جمل را شکافتند و با به راه انداختن کشتار مهیبی از « پیروان شتر »، شجاعانی نظیر ابو عبیده عبدی، (ابن اعثم کوفی، همان: ۴۳۱) سیحان و زید بن صوحان را از دست دادند و صعصعه نیز مجروح شد. (همانجا) به روایت طبری، در کشاکش نبرد که عرصه بر قبیله عبدالقیس تنگ شد، یکی از عناصر هم قبیله‌ای زید^۱ به او گفت: «چرا اینجا مانده‌ای؟ مگر نمی‌دانی که مرگ در پیش روی توست؟» زید پاسخ داد: مرگ، بهتر از زندگی است. (طبری، همان: ۲۴۴۱/۶) در این روز، زید و برادرش سیحان به آرزوی خویش رسیدند و در یک قبر به خاک سپرده شدند. (زرکلی، بی تا: ۹۸/۴).

اعتماد امام به این قبایل به حدی بود که در پایان نبرد، برای دفع مزاحمت از عایشه، ۷۰ تن از زنان عبدالقیس را با لباس جنگی مردان به همراه وی به سوی مدینه رهسپار کرد. (یعقوبی، همان: ۸۲/۲)

۱. پیامبر (ص) در یک پیشگوئی که همراه مدح و ستایش در باب مقام زید بن صوحان است در جمعی گوید: زید و ما زید، جندب و ما جندب "فسئل عن ذلک فقال: رجلاً من امتی، اما احدهما فستبقه یده، او قال: بعضی جسدہ الی جنہ ثم یتبعہ سائر جسدہ و اما الآخر فیضرب یفرق بها الحق و الباطل، جندب کسی است که جادوگری کشت. (ابن قتیبه، بی تا، ۴۰۲؛ ابن عبدالبر، بی تا، ۵۵۷/۲-۵۵۶)

عبدالقیس و نبرد صفین

گرچه فتنه جمل فرونشانده شد اما مانع عمده در راه اعمال حاکمیت کامل امام علی (ع) بر تمامی قلمرو اسلامی همچنان وجود داشت. زمانی که خراسان، حرمین، عمان، یمامه، کوفه، بصره و سایر نواحی، مطیع امر امام علی (ع) بودند، تنها سرزمین شام بود که از در مخالفت درآمد. (دینوری، همان: ۱۹۴) این تقابل، نبرد صفین را در پی آورد. در آوردگاه صفین، امام علی (ع)، جناح راست سپاه خویش را با اتکا به رزم آوران بنی ربیعہ (عبدالقیس) استوار ساخت و فرماندهی پیادگانِ جناح چپ را به حارث بن مره عبدی سپرد (همان: ۲۱۲). همچنین، با پشتیبانی عبدالقیسی‌های کوفی - به ریاست عبدالله بن طفیل - و بصری - به رهبری عمر و بن حنظله - لشکریان خویش را تقویت کرد. (همان: ۲۱۳) امام با کمک این قبیله بود که از کشتار و نابودی قبایل بنی‌بکر بدست قبایل حمیر - متحد معاویه در صفین - جلوگیری نمود. در صفین، عبدالله بن عمر به ضربت عبدالله بن سوار عبدی به قتل رسید. (بلعمی، همان: ۱۹۳) حملات پی در پی قبایل ربیعہ (عبدالقیس) بر صفوف سپاه معاویه، عرصه را چنان بر شامیان تنگ کرد که عمرو بن عاص به معاویه گفت: «امروز میسر علی قوتی دارد از ربیعہ؛ و ایشان احوال من اند. اندیشه می‌کنم که بروم و با ایشان کلمه‌ای گویم؛ باشد که طایفه‌ای را سر بتابانم و در لشکر تو آرم و به خدمت باز دارم. پس عمرو عاص با اجازه معاویه، نزد سپاه عراق آمد و از بنی ربیعہ سخنگو خواست. عقیل بن نویره از عبدالقیس پیش آمد و سخن پرداخت که: در حرب جمل، سعادت خدمت و شرف موافقت امیرالمؤمنین یافته‌ام و در آن مصاف مردی‌ها کرده و مبارزت‌ها نموده؛ امروز اگر در میان این لشکر انبوه، هیچ کس تو را دشمن تر از من بودی، من پیش تو نیامدی. (ابن اعثم کوفی، همان: ۶۲۰) طحل بن الاسود از بنی ربیعہ و مردانی از بنی عنتره و بنی مضم هم او را با تندی جواب دادند (همان: ۶۲۱-۶۲۲) و عمرو بن عاص با سرافکندگی به سوی معاویه بازگشت. بی تردید، با جانبازی و فداکاری چنین قبایلی بود که مالک اشتر تا نزدیکی‌های خیمه سرای معاویه و سران شام پیش رفت که اگر توطئه افراشتن قرآن‌ها بر سر نیزه نبود، کار سپاه شام یکسره می‌شد اما نیرنگ عمرو عاص کار ساز گردید و شکافی عظیم در سپاه عراق پدیدار شد و ماجرای حکمیت که در باب آن سخن‌ها رفته،



به وقوع پیوست. وقوع این حادثه، دل‌های سران عبدالقیس را به درد آورد. آنها پیرامون وجود امام علی(ع) گرد آمدند و اطاعت و فرمانبرداری خویش را ابراز داشتند. صعصعه^۱ سخنور عبدالقیس، چنین بر زبان راند: «ای امیرالمؤمنین! دل‌های ما به طاعت تو منشرح است و بصائر ما در جنگ با دشمنان تو نافذ؛ تو والی و ما رعیت؛ تو از ما داناتری به حکم و تقدیر خدای تعالی». (همان: ۶۲۲)

حارث بن مره عبدی هم سر رشته سخن به دست گرفت و گفت: «در میان ما جماعتی‌اند که آنچه می‌گویند، نمی‌کنند و قومی‌اند که چیزی که می‌خواهند کنند، نمی‌توانند کرد. منفعت تو از آن کس حاصل تواند بود که آنچه بتواند کرد، بکند و این طایفه نمی‌ماندند و کسی نیست که بر قول و عمل او اعتمادی توان کرد. ما تو را مخالفت نخواهیم کرد در آنچه تو برای خدا با معاویه جنگ کنی و می‌دانیم که معاویه برای دنیا با تو جنگ می‌کند. اگر تو این قضیت که در آن سخن می‌رود کراهیت می‌داری، سخن ایشان قبول مکن، آنچه گذشت، گذشت. کار از سرگیریم و با ایشان جنگ می‌کنیم تا خدای تعالی میان ما و ایشان حکم کند» (همانجا) در آن میان، هر کسی، سخنی در معنی قبول نکردن رأی حکمین و ترغیب امام به ادامه نبرد بر زبان می‌آورد. به یقین نبرد صفین، اوج درخشش قبیله بنی عبدالقیس بن افسی در دفاع از امام شیعه بود. زیرا شرایط سیاسی و اجتماعی به گونه‌ای پیش می‌رفت که قدرت سیاسی را از دست امامان شیعه خارج می‌ساخت. البته این سخن، ناظر به این معنا نبود که از این پس، آل عبدالقیس از گردونه تحولات سیاسی، نظامی و دینی منطقه خارج شدند بلکه اینان با شرکت در جنبش‌های سیاسی - نظامی (شیعی و غیر شیعی) نظیر: واقعه کربلا^۲، قیام مختار^۳ خیزش بردگان زنگی، شورش‌های خوارج، امرای جنابی بحرین، در

۱. صعصعه از راویان ثقه ای است که احادیثی اندک از وی به جا مانده و در تاریخ مشهور است که او از جمله خاکسپاران جنازه ابوذر غفاری یار تبعیدی حضرت محمد(ص) به ریزه است. با سیطره معاویه بر جهان اسلام و با به شهادت رسیدن امام علی(ع)، مغیره بن شعبه صعصعه را از کوفه به جزیره اوال در بحرین تبعید کرده و در سال ۶۰ در تبعیدگاهش یا شهر کوفه چشم از جهان فرو بست. (ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۲: ۳۲۵؛ زرکلی، بی تا، ۴/۲۹۴)

۲. سیف بن مالک عبدی عامر بن مسلم سعدی (عبدی)، عبدالله و عبیدالله پسران یزید بن نبط سالم مولی عامر بن مسلم از عبدالقیس‌ها ی بوده‌اند که در حادثه عاشورا حضور داشته‌اند و شربت شهادت نوشیدند. (ذهبی، ۱۳۶۴: ۱۱۰-۹۸-۹۵-۹۳-۹۲-۸۸)

۳. مثنی بن مخر به عبدی از جمله کسانی بود که از شکست عین الورد جان سالم بدر برد و در بصره به سپاه

سرزمین‌های پیرامونی خلیج فارس، قدرت خود را به رخ قبایل و جریان‌های فکری - سیاسی مخالفت کشیدند. این وسعت حضور در عرصه‌های گوناگون سیاسی - دینی، سبب شد شیخ مفید در الارشاد (مفید، ۱۳۴۶: ۳۳۳)، ذهبی در تاریخ الاسلام (الذهبی، ۱۹۹۰: ۱/ ۷۰۸-۶۷۰)، نصرین مزاحم منقری در پیکار صفین (منقری، ۱۳۶۶: ۴۹۷ و ۴۰۳ و ۳۲۷) و ابن شبه نمیری در تاریخ مدینه منوره (ابن شبه، ۱۳۸۰: ۵۲۳) سخنان بعضی از رجال قبیله عبدالقیس را حجت دانسته و احادیث و روایت‌هایی از زبان ایشان نقل کنند.

نتیجه‌گیری

مهاجرت آل عبدالقیس از تهامه به سوی عمان و بحرین و برقراری روابط سیاسی - نظامی، مذهبی - تجاری با ایرانیان ساکن در این سرزمین‌ها و فراسوی خلیج فارس، سرآغاز فصل جدیدی از دگرگونی‌های سیاسی، نظامی، نژادی، دینی در منطقه خلیج فارس گردید که با یک روند تاریخی به تولد یک نوع فرهنگ ایرانی - عربی منجر شد. بنو عبدالقیس متأثر از زبان و ادب ایرانی، بسیاری از واژگان ایرانیان را پذیرفت و در ارتباط با این قوم، ذائقه و قریحه شاعری‌شان تقویت شد و شاعران پر آوازه‌ای همچون مثقب العبدی، ممزق العبدی به جامعه ادبی شبه جزیره العربی تقدیم کردند. در بعد دینی، بسیاری از باورهای دینی ایرانیان (زردشتی‌گری و مانویت) در اندیشه عرب بحرین و عمان، جای پای مناسب برای خویش یافت و حریفی قوی پنجه برای دیانت عیسوی در سواحل خلیج فارس گشت.

بنی عبدالقیس با طیب خاطری که در گرویدن به اسلام داشتند و نیز نقش بسیار مهمی که در سرکوب مرتدان ایفا کردند، دارای وجهه مثبتی در نزد مسلمانان شدند و به دلیل آشنائی با موقعیت طبیعی - انسانی ایالت‌های جنوبی امپراتوری ایران، طلایه دار فتوحات اسلامی در سرزمین‌های ایرانی خلیج فارس گردیدند. این قبیله، از دوران پیامبر با اهل بیت (ع) ایشان رابطه‌ی حسنه برقرار کرد و در فردای بعد از رحلت آن

مختار پیوست و به او دست بیعت داد مختار او را مأمور تبلیغ میان قبیله اش (عبدالقیس) و سایر قبایل دیگر کرد. مثنی با تشکیل سپاهی کوچک جنگ کشان با گذر از برج و باروهای شهر بصره وارد آن شهر گردید اما در برابر سپاه عبدالله بن الحرث المخزومی تاب نیاورد و بالاجبار شهر را ترک و به نزد مختار در کوفه بازگشت. (بلعمی، ۱۳۴۴: ۳۰۸-۹؛ ابن اثیر، الکامل: ۶/ ۱۰۷)



حضرت، بویژه در عصر حکومت امام علی(ع)، در بسیاری از جنگ‌ها جانفشانی نمود. اگر چه بعد از شهادت امام شرایط به گونه‌ای پیش رفت که قدرت سیاسی از دست امامان شیعه خارج شد و حضور مؤثر سیاسی - شیعی اینان کم رنگ گردید اما با این وجود، در بسیاری از جنبش‌های شیعی همانند واقعه کربلا، قیام‌های توابین و مختار ثقفی حضوری فعال داشتند. این سخنان به این معنی نیست که تمام اهالی این قبایل دارای گرایش‌های شیعی بوده‌اند بلکه گروه‌هایی از اینان نیز در جبهه‌های متخاصم، رو در روی برادران عبدالقیسی خود در نبردهای: صفین، عاشورا، نبردهای ابن زبیر با مختار و قیام‌های نافرجام خوارج شمشیر کشیدند و خون برادران خویش را بر زمین ریختند. با این وجود، گرایش اغلب بنی عبدالقیس به تشیع، سبب شد که شیعیان در سواحل شرقی عربستان ریشه بدوانند و حتی سواحل شمالی خلیج فارس را با مکتب تشیع آشنا کنند. منشأ عربی تشیع در این منطقه به حدی واضح است که کسی نمی‌تواند ادعا کند که رشد و گسترش شیعه در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس دارای ریشه غیر عربی است.

کتابنامه

۱. ابن اثیر، عزالدین علی (بی‌تا)، *اللباب فی تهذیب الانساب*، بغداد، مکتبه المثنی.
۲. _____ (بی‌تا)، *الکامل*، ترجمه عباس خلیلی، بی‌جا، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران.
۳. ابن اعثم کوفی، محمد بن علی (۱۳۷۲)، *الفتوح*، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۴. ابن بلخی، (۱۳۶۳) *فارسنامه*، به اهتمام گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون، بی‌جا، دنیای کتاب.
۵. ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی (۱۹۹۵)، *الاصابه فی تمییز اصحابه*، تحقیق الشیخ عادل احمد عبدالموجود و شیخ علی محمد المعوض، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۶. ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۳)، *تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۷. ابن درید، محمد بن حسن (۱۹۹۱)، *الاشتقاق*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، بیروت، دارالجلیل.
۸. ابن سعد، محمد (۱۳۶۵)، *طبقات*، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران، بی‌نا.
۹. ابن شبه، عمر (۱۳۸۰)، *تاریخ مدینه منوره*، ترجمه حسین صابری، تهران، نشر مشعر.
۱۰. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله (بی‌تا)، *الاستیعاب فی معرفه الصحابه*، تحقیق علی محمد البجاوی، مصر، مکتبه النهضه المصریه.
۱۱. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (بی‌تا)، *المعارف*، تحقیق ثروت عکاشه، قاهره، دارالمعارف.
۱۲. ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۸۱)، *الفهرست*، ترجمه رضا تجدد، تهران،



- انتشارات اساطیر.
۱۳. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۶۸)، *مسالك وممالك*، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۴. اصفهانی، حمزه (۱۳۴۶)، *تاریخ پیامبران و پادشاهان*، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۱۵. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۷)، *فتوح البلدان*، ترجمه دکتر محمد توکل، بی‌جا، نشر نقره.
۱۶. بلاشیر، ریجیتس (۱۹۹۸م)، *تاریخ الادب العربی*، ترجمه الی عربی ابراهیم کیلانی، دمشق، دارالفکر.
۱۷. البکری، عبدالله بن عبدالعزیز (۱۹۹۹)، *معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع*، تحقیق جمال طلبه، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۸. بلعمی، ابوعلی (۱۳۴۴)، ترجمه تاریخ طبری، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۱۹. جعفری سید حسین (۱۳۸۶)، *تشیع در مسیر تاریخ*، ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت‌اللهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۰. الجمحی، محمد بن سلام (بی‌تا)، *طبقات الشعراء*، بیروت، دارالنهضة العربیه.
۲۱. الجوالیقی، موهوب بن احمد (۱۹۶۶)، *المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم*، بتحقیق و شرح احمد محمد شاکر، تهران، بی‌نا.
۲۲. الحموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۶۵)، *معجم البلدان*، تهران، انتشارات اسدی.
۲۳. الخوری الشرتونی، سعید (۱۸۸۹)، *اقرب الموراد فصیح العربیه و الشوارد*، بیروت، مطبعه مرسلی.
۲۴. دینوری، احمد بن داوود (۱۳۶۸)، *احبار الطوال*، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی.

۲۵. الذهبی، شمس‌الدین (۱۹۹۰)، *تاریخ السلام و طبقات المشاهیر الاعلام*، تحقیق محمد محمود حمدان، بیروت، دارالکتاب اللبنانی.
۲۶. زرکلی، خیرالدین (بی‌تا)، *الاعلام*، بیروت، دارالعلم للملایین.
۲۷. زیدان، جرجی (۱۳۶۹)، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، امیر کبیر.
۲۸. سدید السلطنه، محمد علی خان (۱۳۷۰)، *تاریخ مسقط، عمان، بحرین و قطر و روابط آنها با ایران*، تصحیح احمد اقتداری، بی‌جا، انتشارات دنیای کتاب.
۲۹. شمس‌الدین، محمد مهدی (۱۳۶۴)، *انصارالحسین*، ترجمه ناصر هاشم زاده، تهران، امیرکبیر.
۳۰. شیخو، لوئیس (۱۹۹۱)، *شعراء النصرانیة قبل الاسلام*، بیروت، دارالمشرق.
۳۱. صفی‌پور، عبدالرحیم (بی‌تا)، *منتهی الارب فی لغة العرب*، بی‌جا، انتشارات کتابخانه سنائی.
۳۲. طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۲)، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بی‌جا، انتشارات اساطیر.
۳۳. فوال بابتی، عزیزه (۱۹۹۸)، *معجم الشعراء الجاهلیین*، بیروت، دارصادر.
۳۴. قمی، شیخ عباس (۱۳۸۸)، *مفاتیح الجنان*، ترجمه حسین استاد ولی، تهران، انتشارات محراب قلم.
۳۵. کریستین سن، آتور (۱۳۴۵)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران، انتشارات کتابخانه ابن سینا.
۳۶. المرزبانی، محمد بن عمران (۱۹۹۱)، *معجم الشعراء*، تصحیح ف. کرنکو، دارالجیل، بیروت.
۳۷. مسعودی، علی بن حسین (۱۳۶۵)، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۸. المطیری، براک عبید عوض (۱۹۹۸)، *التاریخ السیاسی و*



- الحضاری لاقلم البحرین منذ ظهور الاسلام حتی
قیام الدوله الامویه، بی‌جا، جامعه الطنطا.
۳۹. مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۳۴۶)، *الرشاد فی معرفه حجج
الله علی العباد*، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، بی‌جا، انتشارات علمیه
اسلامیه.
۴۰. _____ (۱۳۶۷)، *نبرد جمل*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران،
نشر نی.
۴۱. مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۴۹)، *آفرینش و تاریخ*، ترجمه محمدرضا
شفیعی کدکنی، بی‌جا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایرانی
۴۲. _____ (۱۳۷۴)، *آفرینش و تاریخ*، ترجمه محمدرضا
شفیعی کدکنی، تهران، نشر آگه.
۴۳. منقری، نصر بن مزاحم (۱۳۶۶)، *پیکار صفین*، ترجمه پرویز اتابکی، تهران،
سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۴۴. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۳۴۳)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه ابراهیم
آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.